گزیده یی از کلیله و دمنه

طبیب، برزویه ی

منشی، نصرالله

و دیو و پری و آدمی‏ست که به زبان طبری‏ قدیم نگاشته شده و مؤلف آن مرزبان بن‏ رستم شروین از خاندان باوندیان می‏باشد؛ مرزبان‏نامه در یازده باب بوده و در نصایح‏ و اندرزهای حکمی‏ست که غالبا تحت تأثیر اداب ایرانی محض و اثر فرهنگ اسلامی در آن به ندرت مشاهده می‏شود.

مرزبان‏نامه‏ی اصلی در دسترس نمی‏باشد، ولی از آن دو ترجمه،تقریبا در یک زمان و به وسیله‏ی دو نفر از دانشمندان صورت‏ گرفته.اولی،توسط ابو الفتح رکن الدین که در دستگاه سلاجقه‏ی روم مقام و منصب‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) کاری از داود شهیدی

وزارت را داشت و آن را روضة العقول نام‏ نهاد؛دومی،ترجمه و تهذیب این کتاب که‏ در جامعه‏ی ادب فارسی و ایرانی مشهور و متداول‏تر است،مرزبان‏نامه نام دارد و به وسیله‏ی سعد الدین وراوینی انجام گرفته، سعد الدین وراوینی از نویسندگان چیره‏دست‏ و از ادبا و منشیان قرن هفتم هجری‏ست. وی از مردم اهر آذربایجان و مدتی از عمر خویش را در اصفهان به سر برده و آن‏جا در مدرسه‏ی نظامیه به تحصیل و مطالعه‏ اشتغال داشته است.

در خاتمه وظیفه دارم درباره‏ی اساتید فرزانه‏ و بزرگوار،علامه محمد قزوینی،عبد العظیم‏ قریب و فاضل تونی که در تصحیح و نشر کلیله و دمنه خدمت و زحماتی را متحمل‏ گردیده‏اند،دحمت و مغفرت الهی را مسألت‏ نمایم.

گزیده‏یی از کلیله و دمنه

(پارسی کرده‏ی نصر اللّه منشی/قرن ششم)

چنین گوید برزویه،مقّدم اطبّای پارس‏ که...در این روزگار تیره...که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان‏ از تقدیم حسنات قاصر گشته...می‏بینیم که‏ کارهای زمانه میل به ادبار دارد،و چنان‏ستی‏ که خیرات مردمان را وداع کردستی،و افعال‏ ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته و راه‏ راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل‏ ناپیدا و جور ظاهر،و علم متروک و جهل‏ مطلوب،و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروت‏ منزوی،و دوستی‏ها ضعیف و عداوت‏ها قوی و نیک‏مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ موثر و مثمر و راستی مردود و مهجور،و حق منهزم و باطل مظفر،و متابعت‏ هوا سنّت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع،و مظلوم محقّ ذلیل و ظالم‏ مبطل عزیز،و حرص غالب و قناعت مغلوب‏ و عالم غدّار بدین معانی شادمان و به حصول‏ این ابواب تازه و خندان.

چون فکرت من بر این جمله به کارهای‏ دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف‏تر خلایق و عزیزتر موجودات است،و قدر ایام‏ عمر خویش نمی‏داند و در نجات نفس‏ نمی‏کوشد،از مشاهدات این حال در شگفت‏ عظیم افتادم و چون بنگریستم مانع این سعادت‏ راحت اندک و نهمت حقیر است که مردمان‏ بدان مبتلا گشته‏اند،و آن لذت حواسّ است، خوردن و بوئیدن و دویدن و پسودن و شنودن، و آن‏گاه خود از این معانی بر قضیّت حاجت و اندازه‏ی امنیت هرگز تیسیر نپذیرد،و نیز از زوال و فنا دران امن صورت نبندد،و حاصل آن‏ اگر میسر گردد خسران دنیا و آخرت باشد،و هر که همت در آن بست و مهمات آخرت را مهمل‏ گذاشت،هم‏چون آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در چاهی‏ آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن‏ روییده بود و پای‏هایش بر جایی قرار گرفت.در این میان بهتر بنگریست،هر دو پی بر سر چهار مار بود که از سر سوراخ بیرون گذاشته‏ بودند.نظر به قعر چاه افکند،اژدهایی سهمناک‏ دید،دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‏کرد. به سر چاه التفات نمود موشان سیاه و سپید بیخ‏ آن شاخ‏ها دایم بی‏فتور می‏بریدند و او در اثنای‏ این محنت تدبیری می‏اندیشید و خلاص خود را طریقی می‏جست.پیش خویش زنبور خانه‏یی و قدری شهد یافت،چیزی از آن به لب‏ برد،نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نه اندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت‏ در حرکت آیند و موشان در بریدن شاخ‏ها جدّ بلیغ می‏نمایند و البته فتوری بدان راه‏ نمی‏یافت،چندان که شاخ بگسست در کام‏ اژدها و آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی راه داد و حجاب تاریک،برابر نور عقل او بداشت تا موشان از بریدن شاخ‏ها بپرداختند و بیچاره‏ی‏ حریص در دهان اژدها افتاد.

پس من دنیا را بدان چاه پرآفت و مخافت‏ مانند کردم و موشان سپید و سیاه و مداومت‏ ایشان بر بریدن شاخ‏ها به شب و روز که تعاقب‏ ایشان بر فانی گردانیدن جانوران و تقریب آجال‏ ایشان مقصور است و آن چهار مار را به طبایع‏ که عماد خلقت آدمی‏ست و هرگاه که یکی از آن در حرکت آید،زهر قاتل و مرگ حاضر باشد و چشیدن شهد و شیرین آن را به لذّات این‏ جهانی که فایده‏ی آن اندک است و رنج و تبعت‏ بسیار،آدمی را بیهوده از کار آخرت باز می‏دارد و راه نجات بر وی بسته می‏گرداند؛و اژدها را به مرجعی که به هیچ تأویل از آن چاره نتواند بود و چندان که شربت مرگ تجّرع افتد و ضربت بویحیی،پذیرفته آید،هر آینه بدو باید پیوست و هول و خطر و خوف و فزغ او مشاهدت کرد،آن‏گاه ندامت سود ندارد و توبت‏ و انابت مفید نباشد،نه راه بازگشتن مهیا و نه‏ عذر تقصیرات ممهد،و بیان مناجات ایشان در قرآن عظیم بر نسق وارد که ویلنا من‏ بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق‏ المرسلون.در جمله کار من بدان درجت رسید که به غذاهای آسمانی رضا دادم و آن‏قدر که‏ در امکان گنجد از کارهای آخرت راست کردم‏ و بدین امید عمر می‏گذاشتم که مگر روزگاری‏ رسم که در آن دلیلی یاوم و یاری و معینی‏ به دست آرم؛تا سفر هندوستان پیش آمد، برفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هرچه تمام‏تر تقدیم نمودم و به وقت بازگشتن‏ کتاب‏ها آوردم که یکی از آن،این کتاب کلیله‏ و دمنه است.